

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# ره‌توشه راهیان نور

ویژه محرم الحرام ۱۴۳۱ ق / ۱۳۸۸ ش

« پرسمان عاشورایی »

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

مدیریت تدوین ره‌توشه راهیان نور

ره‌توشه راهیان نور: ویژه محرم الحرام ۱۴۳۱ ق. = ۱۳۸۸ ش (پرسمان عاشورایی) / تهیه و تدوین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی، مدیریت تدوین ره‌توشه راهیان نور. - قم: رشید، ۱۳۸۸. ۷۲ ص. - (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۸۵)

ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۳۷-۶۹-۴: ۱۲۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب‌نامه به صورت زیرنویس.

۱. عاشورا - پرسش‌ها و پاسخ‌ها. - ۲. واقعه کربلا، ۶۱ ق. - پرسش‌ها و پاسخ‌ها. -  
۳. حسین بن علی 7، امام سوم، ۴-۶۱ ق. - پرسش‌ها و پاسخ‌ها. ۴. اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی، مدیریت تدوین ره‌توشه راهیان نور. ب. عنوان: پرسمان عاشورایی

۲۹۷/۹۵۳۴

BP ۴۱ / ۷۵ / ۹۴

۱۳۸۸

### ره‌توشه راهیان نور

ویژه محرم الحرام ۱۴۳۰ ق / ۱۳۸۷ ش

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

مدیریت تدوین ره‌توشه راهیان نور

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: آل‌البيت :

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۶۰۰۰

بها: ۱۲۰۰ تومان

تلفن: ۷۱۱۶۰ - ۰۲۵۱ - ۷۷۴۳۱۷۶ - ۰۲۵۱

درگاه وب‌سایت‌های معاونت فرهنگی و تبلیغی: [www.balagh.ir](http://www.balagh.ir)

پست الکترونیک: [info@balagh.ir-net](mailto:info@balagh.ir-net)

تمامی حقوق © محفوظ است.

Printed in the Islamic Republic of Iran

## امام خمینی 1 :

با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد. ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستم‌کاران و حکومت‌های شیطانی زد. ماهی که به نسل‌ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سرنیزه آموخت. ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه حق، به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستم‌کاران تاریخ را به ما آموخت.

## مقام معظم رهبری علیه السلام:

حقاً باید گفت که نه فقط ما انسان‌های خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه عوالم وجود، ارواح و اولیا و بزرگان و فرشتگان مقرب، محتاج پرتوی از نور اویند و در تمام عوالم تودرتوی وجود، که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نور مبارک حسین بن علی 7 مثل خورشید می‌درخشد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشید قرار دهد، این کار بسیار برجسته است.



## فهرست مطالب

۷	فهرست مطالب
۹	پیش‌گفتار
۱۳	مقدمه
۱۶	خلقت انوار پیامبر 6 و ائمه : قبل از اجسام آنان
۱۸	فطرس ملک و پناه بردن به گهواره امام حسین 7
۲۰	شناخت خدا از نگاه عرفانی امام حسین 7
۲۳	لقب ثار الله از نگاه عرفانی
۲۵	برتری امام حسین 7 بر امامان دیگر :
۲۸	امام حسین 7 شخصیت اسطوره‌ای
۳۱	جایگاه عشق و عقل در شخصیت امام حسین 7
۳۸	کربلا و غلبه جنود عقل بر جنود جهل
۴۳	جبر و اختیار در حادثه کربلا
۴۶	بدا و تقدیرات غیر حتمی

- ۴۸..... زیارت عاشورا و لعن همهٔ بنی‌امیه
- ۵۰..... 7 تحلیل از شخصیت و قیام امام حسین
- ۶۰..... یزید حاکم شرعی است!
- ۶۲..... از بین رفتن گناهان یزید با خوبی‌هایش!
- ۶۵..... : جواز عزاداری و نوحه سرایی برای اهل‌بیت
- ۶۸..... : فلسفهٔ گریه و عزاداری شیعه برای اهل‌بیت



## پیش‌گفتار

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الأرواح التي حلت بفنائك

حماسه جاودان عاشورا پیوسته همچون مشعلی فروزان بر تارک تاریخ می‌درخشد و بر جان تشنگان حقیقت و ره‌پویان سعادت نورافشانی می‌کند. سالار شهیدان جهان، استراتژی مبارزه حق‌طلبانه خود را با خط سرخ شهادت، بر لوح زرین حیات انسانی به زیباترین صورت نگاشته تا همواره آزادگان، جوانمردان و عدالت‌خواهان، آن را سرلوحه عمل خویش قرار دهند. اگر گفته می‌شود: «شهید، قلب تاریخ است»، یعنی نوری است در ظلمت، فریادی است در سکوت و حرکتی است در سکون؛ حیات بخش و جنبش‌آفرین، حرکت‌زا و فرهنگ‌ساز.

بدین‌سان محرم هر سال، با شوری بیش‌تر به صحنه تاریخ پا می‌گذارد و همگان را به شنیدن پیام جاودانه خود فرا می‌خواند و به یک‌باره، همه ارزش‌های متعالی را در لابه‌لای حوادث بی‌بدیل جلوه‌گر می‌سازد. آری، مکتب شهادت به عنوان حضوری عاشقانه و پرفروغ در صحنه مبارزه حق و باطل، اصالتی جاودانه است و رسالت ما، معرفت و پافشاری و شکیبایی بر آن سنت حسنه الهی است.

## انقلابی مقدس و اسوه‌ای بی‌نظیر

قیام‌های مقدس و بیژگی‌های بارزی دارند که نماد‌اعلای آن در نهضت عظیم کربلا دیده می‌شود، از جمله:  
۱. انگیزه قیام، رضای خدا و گرایش‌های عالی انسانی همچون عدل،

آزادی، رفع ظلم و استبداد و برافراشتن پرچم توحید است، نه کسب جاه و مقام و ثروت؛

۲. در زمان پرظلمت و دهشت‌زا، همچون برقی می‌جهد و چون ستاره‌ای می‌درخشد.

۳. از منطق حقیقت‌خواهی در برابر منطق منفعت‌جویی برخوردار است:  
G وَ يُؤْتِرُونَ لِي أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ<sup>F</sup>، G<sup>۱</sup> وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ  
عَلَى حَبَّةٍ<sup>F</sup> ۲.

۴. مبتنی بر بینش عمیق و بصیرت نافذ است: G وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ  
رُشْدَهُ<sup>F</sup>،<sup>۳</sup> یا دربارهٔ اصحاب کهف می‌خوانیم: G وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى<sup>F</sup> ۴. به  
همین لحاظ برای حماسهٔ حسینی از جهات گوناگون نظیری نمی‌توان  
یافت؛ لذا گذر زمان آن را کهنه نمی‌سازد و بازگویی مکرر و مداوم آن،  
هرگز از طراوت و تازگی‌اش نمی‌کاهد و نخواهد کاست.

این نهضت از لحاظ رهبری، هدف، قدرت، علو، فداکاری، انسانیت،  
افراد حاضر، دشمنان و مقابله‌کنندگان، نحوهٔ شکل‌گیری، پیام و...  
ویژگی‌هایی بی‌بدیل دارد که شایسته است با نازک‌اندیشی مورد تحلیل و  
بررسی قرار گیرد و از خرافه و پیرایه‌هایی که در طول زمان به آن بسته  
شده است، پیراسته گردد و در قالب اسوهٔ شایستهٔ انسانی برای همیشه و به  
ویژه اوضاع کنونی فراروی همگان باشد.

با کمال تأسف و علی‌رغم بزرگداشت نهضت کربلا، هنوز آن‌گونه که

۱. حشر، آیهٔ ۹.

۲. انسان، آیهٔ ۸.

۳. انبیا، آیهٔ ۵۱.

۴. کهف، آیهٔ ۱۳.

باید، به زوایای گوناگون این نهضت توجه کافی نشده است. باید با تأملی ژرف و در پرتو سخنان سید و سالار شهیدان و متون روایی - تاریخی به بازخوانی و تحلیل اهداف، ابعاد، آثار، عبرت‌ها و درس‌های نهضت پرفروغ عاشورا پرداخت و فلسفه عزاداری و پیام آن قیام الهی را در اوضاع کنونی امت اسلامی تبیین نمود.

حماسه کربلا، پیام‌هایی در گوش جان آدمیان زمزمه می‌کند و مسئولیت‌هایی را که در این دوران بر دوش آنان است یادآور می‌شود.

باید به این نکته توجه نمود که نهضت حسینی، علت بقای اصل دین و فرهنگ اسلامی و جان‌مایه اتحاد و انسجام امت اسلامی است. معمار بزرگ

انقلاب اسلامی، امام خمینی؛ با الهام از نهضت حسینی انقلاب رهایی‌بخش خود را آغاز کرد و شکوفه انقلاب اسلامی با همّت ستودنی ملت بزرگ ایران در محرم سال ۱۳۵۷ شکفت و در ۲۲ بهمن به بار نشست و پس از آن نیز همین فرهنگ عاشورایی درس‌آموز رشد معنوی و حماسی رزمندگان هشت سال دفاع مقدس گشت؛ پس همگان باید ضمن بازشناسی و تأمل در فلسفه و ابعاد گوناگون این نهضت، رسالت سرخ حسینی را پی بگیرند و با استفاده از رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی (حفظه الله) مسئولیت خود را در اوضاع نابسامان جهان معاصر، در راستای تحقق اهداف آن حضرت فراموش نکنند.

مجموعه‌ای که پیش روی شماست، ره‌توشه ویژه ماه محرم درباره نهضت حسینی و حماسه همیشه جاوید عاشورا است که در قالبی نوین و شیوه‌ای جدید شامل ۷ جلد کتاب با موضوعات متنوع و هر یک در حجمی متناسب برای ماه محرم تقدیم شما عزیزان می‌گردد.

امیدواریم با مطالعه دقیق مجموعه و انتقال دیدگاه‌ها و پیشنهادهای خویش (با تکمیل برگه نظرسنجی چاپ شده در آخر کتاب) ما را مورد محبت خود قرار داده و زمینه را برای تغییر و تحولی اساسی در شیوه ارائه مجموعه ره‌توشه و نیز محتوای مناسب‌تر آن، فراهم سازید.

خداوند بزرگ را می‌خوانیم و از او می‌خواهیم که فضیلتی گرانقدر، روحانیون ارجمند، مبلغان گرامی و ذاکران گران‌مایه حسینی را در مسئولیت والا و خطیر پیام‌رسانی نهضت کربلا موفق بدارد و امت اسلامی را به ویژه در اوضاع کنونی، درس‌آموز مکتب سالار شهیدان قرار دهد تا نظام سلطه جهانی طمع اختلاف‌افکنی و خیال‌چپاول، حمله، تسلط و استعمار فرهنگی کشورهای اسلامی را در سر نپروراند و دریابد که در سراسر جهان، به ویژه در ایران اسلامی درس‌آموختگان مکتب «هیئات منا الذلّة» هیچ‌گاه با هیاهو و تهدید و تطمیع از حقوق مسلم خود دست برنمی‌دارند و با عشق و شور و شهادت، آماده مواجهه با هر حرکت نابخردانه دشمن هستند.

در این‌جا لازم است از تلاش‌های بی‌دریغ مجموعه محققان، نویسندگان و دست‌اندرکاران محترم تهیه و تدوین و چاپ و نشر این اثر ارزشمند به ویژه حجة‌الاسلام والمسلمین آقای رضایی که مسئولیت رایزنی با مؤلفان و تهیه مقالات را داشته‌اند، و از جناب آقایان محمود نوراللهی و سید حسین موسوی که مسئولیت پی‌گیری و چاپ مجموعه را برعهده داشتند و تلاش متراکم و مضاعف نمودند، هم‌چنین شورای علمی محترم که ما را در ارائه این مجموعه یاری رساندند، صمیمانه سپاسگزاری نماییم.

پیشاپیش از هر گونه نقص و کاستی پوزش طلبیده و از خدای منان برای همه مبلغان گرامی، توفیق و سلامت و سعادت را آرزو می‌کنیم. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

سید محمود مدنی

معاون فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

## مقدمه

در عالم انوار نورش ویژه و خیره کننده، در عالم طبیعت چراغی عالم‌تاب که در پرتو آن بشریت از تاریکی جهل و گمراهی، نجات می‌یابد. انسان کامل، سرسلسله عشاق و دارای مقام قرب فرائض؛ آری سخن از ثارالله است او که خون خدا بود و با شهادت خویش حیاتی دوباره به پیکر بی‌جان جامعه اسلامی بخشید. او که صاحب علم لدنی و مقام ولایت تکوینی و خلافت کلیه الهی و صاحب اسم اعظم، بلکه خود اسم اعظم الهی بود. امامی که اگرچه با سایر معصومان اتحاد نوری داشت، اما به جهت فعلیت یافتن بعضی از ویژگی‌ها در حضرتش، از امتیازاتی برخوردار گردید که امامان دیگر از آنها برخوردار نبودند. دعا در زیر قبه‌اش به استجابت جاودان رسید و تربتش شفا شد و اشک بر او وسیله مغفرت گردید؛ او که خدایی شد و باقی به بقای الهی.

شخصیتی که قیامش نماد غلبه عقل بر جهل و لشکریانش گشت و از برکت وجود و نهضتش، بال و پر شکسته‌ها صاحب بال و پر گردیدند و ملت‌ها از جهل و ضلالت رهایی یافتند. قیامی که در کربلا و روز عاشورا الهام بخش و درس‌آموز بشریت گردید و نشان داد انسان تا زمانی که در اسارت یزید درونی به سر می‌برد، توان رهایی از اسارت یزید بیرونی را ندارد. کربلایی که نشان داد دنیاطلبی و آخرت‌گرایی، جهت حرکت (تیاهی

یا سیری) انسان را مشخص می‌نمایند. عاشورایی که چهره ضد دینی بنی‌امیه و پیروانشان (پلیدی جهل و جنودش) را به جهانیان نمایاند و افزون بر آن به آنانی که از این امر آگاهی داشتند، اما از ترس جان خود و دنیاطلبی، جرأت مبارزه با جنود جهل را نداشتند، شجاعت پذیرش مرگ اختیاری عطا کرد.

این شخصیت و قیام جاوادانه‌اش، در طول تاریخ مورد توجه حقیقت‌جویان بوده و هریک به فراخور حال و توان خود در واکاوی شخصیت و قیام آن حضرت مؤثر بوده‌اند. اگرچه شب‌پره‌هایی نیز توان تحمل این حقیقت نورانی را نداشتند.

فضای وب از عرصه‌هایی بود که از سویی امکانات و ابزارهای جدیدی را در اختیار جست‌وجوگران حقیقت‌قرار داده بود و از سویی دیگر تیغی بود در کف زنگی مست.

نوشتار حاضر با طرح مباحث عرفانی، فلسفی و کلامی پاسخی اجمالی است به سؤالات و شبهاتی که در اینترنت طرح گردیده است. سؤالاتی که

غالباً با حجم وسیع از سوی وهابیت تبلیغ می‌گردد: آیا نور امام حسین <sup>7</sup> قبل از خلقت جسم آن حضرت وجود داشته؟ آیا می‌توان داستان فطرس ملک را پذیرفت؟ آیا وحدت شخصی وجود، مورد تأیید آن حضرت بود؟ آیا آن امام بر معصومان دیگر برتری داشته؟ آیا باید آن حضرت را عاقل دانست یا عاشق؟ آیا در حادثه عاشورا جنود عقل بر جنود جهل پیروز شده؟ آیا به راستی قاتل فرزند فاطمه <sup>3</sup> یزید بوده؟ چرا یزید مورد لعن و سرزنش قرار می‌گیرد با این‌که او شخصی مجتهد بوده، به علاوه اگر جنایتی مرتکب شده با توبه و انجام کارهای نیک، هر گناهی بخشوده و تکفیر می‌گردد و تاریخ گزارش کرده است که یزید هم توبه کرده است و هم کارهای خوب فراوانی را انجام داده است. آیا برگزاری مراسم عزا برای امام حسین <sup>7</sup> مجوز شرعی دارد؟ آیا چنین کارهایی موجب افسردگی و دوری جامعه از

نشاط و سرزندگی نمی‌شود؟  
گفتنی است آنچه در پیش رو دارید تنها چکیده‌ای است از پاسخ‌های  
تفصیلی به این سؤالات که در کتاب «نگرشی عرفانی، فلسفی و کلامی به:  
شخصیت و قیام امام حسین 7» از نگارنده به چاپ رسیده است.  
کتاب مزبور که در ۶۴ صفحه در قطع رقعی به زیور طبع آراسته گردیده  
است، در بردارنده نکات مفیدی برای مبلغان عزیز است و امید آن است که  
در پرتو عنایات ولی عصر 7، منتقم خون سیدالشهدا 7 سهمی هر چند  
اندک در نشر معارف اهل بیت : داشته باشد.

و لله الحمد  
قم، قاسم ترخان  
تابستان ۱۳۸۸ هجری شمسی

## قبل از اجسام آنان : و ائمه 6 خلقت انوار پیامبر

آیا نور امام حسین 7 قبل از خلقت جسم آن حضرت وجود داشته است؟

نظریه قدیم بودن نفس به افلاطون استناد داده شده است. در تحلیل ارائه شده از سوی فلاسفه این مطلب به اثبات رسیده است که اگر مفاد این نظریه، قدیم بودن نفوس جزئی بشری و وجود این نفوس قبل از ابدان، باشد، چنین مطلبی قابل دفاع نبوده و با نقدهای فراوانی روبه رو خواهد بود، از این جهت گفته شد منظور از آن، قدیم بودن مبدع و منشاء نفس است نه نفوس جزئی.

همچنین از قرآن کریم هم نمی‌توان برای قدیم بودن نفوس جزئی، قرینه و شاهی یافت، بلکه درست در نقطه عکس و مقابل، آنچه در قرآن بر آن تأکید شده، حدوث روح بعد از بدن است. لازم به ذکر است که «روح» موجودی مجرد، فوق طبیعت و برتر از ملک است که پس از خلق بدن در بدن دمیده می‌شود و «نفس» همان جنبه تعلقی روح به بدن یا تجلی «روح» و فیض او و تدبیر او نسبت به بدن است و این نکته‌ای است که در بحث «جسمانیة الحدوث» بودن نفس، نباید مورد غفلت قرار گیرد، پس نفوس جزئی حادث‌اند نه قدیم.

البته در روایاتی به خلقت انوار ائمه : یا توسل پیامبران الهی به

این انوار، قبل از خلقت ابدان ائمه : اشاره شده است. همچنین روایاتی



وجود دارد که: «پروردگار هستی آفرین ارواح را دو هزار سال قبل از کالبدها، خلق کرده است»، از این رو گمان شده است که بین این مطلب قرآنی و فلسفی یعنی حدوث نفس، با مفاد این گونه روایات، تنافی و ناسازگاری وجود دارد، در حالی که با توجه به دو نکته معلوم خواهد شد هیچ‌گونه تعارضی بین آیات قرآن و روایات مطرح شده وجود ندارد:

نکته اول: طبق قواعد عقلانی و فلسفی، روایاتی که خلقت ارواح را قبل از کالبدها بیان می‌کنند، از مبنا و معنای درستی برخوردارند؛ زیرا روح اگرچه پس از خلق بدن دمیده می‌شود، اما از آن جهت که موجودی است مجرد و فوق طبیعت، به دو رتبه، بر بدن تقدم دارد، نه این که از نظر زمانی بر او سبقت داشته باشد و ظاهراً عدد دو هزار سال قبل، نیز کنایه است از نکته - ای که گفته شد. بر این اساس؛ ارواح از جهت زمانی با بدن حادث می-شوند، اما از آن رو که مجردند، به جهت رتبه قبل از عالم اجسام و طبیعت قرار دارند؛ چون مجردات از عالم عقل هستند و عالم عقل و عالم مثال، قبل از عالم طبیعت قرار دارند، و این چنین قبلیتی، قبلیت زمانی نیست تا با حدوث روح بعد از بدن منافاتی داشته باشد.

نکته دوم: روایاتی که بحث انوار ائمه : را مطرح می‌کنند ربطی به خلقت ارواح ندارند؛ زیرا مراد از عالم انوار همانا وجود اشیا در مراتب تحقق علت است. به عبارت دیگر؛ «نور» به مراتب و درجات وجودی پیش از تحقق یک شیء اشاره دارد و قبلیت در آن جا به معنای واسطه در فیض بودن آنان است و این که آنها در سلسله علل فاعلی عالم قرار دارند؛ یعنی آنچه علت غائی و فاعلی است انوار پیامبر 6 و اهل بیت :، است، نه روح، نفس و وجود طبیعی آنان، پس اعتقاد به تقدم انوار ائمه : ربطی به قدیم بودن نفوس ندارد.

## فطرس ملک و پناه بردن به گهواره امام حسین 7

با توجه به مجرد و معصوم بودن فرشتگان، آیا می‌توان داستان فطرس ملک را قبول کرد؟

فارغ از بحث سندی داستان فطرس که در روایات آمده است، از جهت محتوا، اشکالی بر این گونه روایات وارد نیست؛ زیرا اولاً: ملائکه انواع بسیاری دارند، گروهی از آنها مجرد و گروهی دیگر جسمانی برزخی، و برخی دیگر موکل بر موجودات جسمانی و مدبر آنها هستند، و در جای خود ثابت شده است که فرض پر و بال برای فرشتگان برزخی و مثالی، فرض محال و نامعقولی نیست، بر این اساس؛ می‌توان فطرس را یکی از این گونه فرشتگان دانست و برای او بال و پر شکسته قائل شد. ثانیاً: با طرح یکی از احتمالات زیر می‌توان عصمت فرشتگان را در تنافی با این روایت ندانست:

۱. مجازات و تنبیه فطرس در اثر «ترک اولی» بوده است، نه گناه و

معصیت.

۲. این قبیل روایات مربوط به دسته‌ای از ملائکه است که شبیه به انسان هستند؛ یعنی «ملائکة زمینی» که تکلیف می‌پذیرند و احیاناً تمرد می‌کنند.

۳. چنین قضیه‌ای دارای یک معنای باطنی و سمبلیک است، به این بیان که افراد و ملت‌ها اگر به راستی خود را به گهواره حسینی بمانند، از جزایر دور افتاده رهایی می‌یابند و وسائل آزادی آنها فراهم می‌شود.

## شناخت خدا از نگاه عرفانی امام حسین 7

آیا به راستی در دعای عرفه امام حسین 7، وحدت شخصی وجود، مورد تأیید و سیر در آثار آفاقی و انفسی، مورد انکار قرار گرفته است؟

اگر چه در انتساب این قسمت از دعای عرفه به امام حسین 7 اختلاف است و دلایلی از سوی مخالفان و موافقان ارائه شده است، اما فارغ از این بحث، مطالب عمیقی در فقرات پایانی دعا وجود دارد. نکات زیر را می‌توان برخی از معارف عمیق این قسمت از دعا دانست:

۱. رابطه هستی با خدا از نوع رابطه «نمود» با «بود» و «آیت» با «ذی آیت» است و «وجود» و «بود»، مخصوص واجب تعالی است؛ این نکته همان معنای صحیح وحدت شخصی وجود است که در عرفان مطرح است و فقرات گفته شده در این دعا و دیگر متون دینی آن را مورد تأیید قرار داده است.

۲. اگرچه انسان می‌تواند از راه‌های مختلف عقل و دل به شناخت خدا دست یابد و هریک از این دو روش نیز از اقسامی برخوردار است و آیات قرآن و همچنین روایات، مردم را - به فراخور حالشان - به یکی از این راه‌ها دعوت کرده‌اند، اما باید توجه داشت که همه این اقسام از ارزش یکسانی

برخوردار نیستند. توضیح این که در هر یک از دو روش عقل و دل، سیر سالک یا اندیشمند، از سه حال خارج نیست: الف. هریک از راه و رونده و هدف، جدا از همدیگر هستند؛ مانند این که انسان با مطالعه و مشاهده نظم و هماهنگی جهان آفرینش، یا این که همه نیازمندان و به یک بی‌نیاز تکیه می‌کنند، به مقصد برسد. ب. رونده و راه، یکی می‌باشند؛ مثل این که انسانی در نفس و عالم درون مطالعه کند و این که از کجا آمده است و این که چرا اراده‌ها و ارادت‌های او در اختیارش نیست؟ و... به خدا برسد. ج. راه و هدف، یکی هستند. انسانی که از مرحله سیر آفاقی و انفسی گذشته و با دقت در شاهد مطلق، یا تأمل در اسماء و صفات الهی به شناخت خداوند نایل می‌گردد، از هدف به هدف می‌رسد. از این اقسام، آن جا که راه و هدف یکی باشد و انسان، یافته‌های خود را شهود کند، عمیق‌ترین و سودمندترین راه است و از ارزش بالایی برخوردار است؛ زیرا در این جا دیدن و چشیدن هدف است. آنچه در کلام امام حسین 7 در دعای عرفه آمده است تأکید بر همین راه سوم است؛ یعنی این جملات در صدد نفی صددرصد راه اول و دوم نیستند، بلکه مفید این نکته‌اند که اگرچه این راه‌ها عمومی‌ترین راه برای شناخت خدا محسوب می‌شوند، اما از نقائص بی‌شماری نیز برخوردارند و اطلاعات چندانی را به انسان ارائه نمی‌دهند. برای معرفت و شناخت خدا چه نیازی به سیر در آثار آفاقی و انفسی است؟! مگر از وجود و ظهور خداوند، چیزی روشن‌تر است؟! پس باید نظری دوباره کرد و از او به او رسید. او نوری است که برای فهم و رؤیت او نیازی به غیر او نیست و اگر از مشاهده آن محروم هستیم، از آن جهت است که پرده غفلت در وادی علم حصولی و حضوری دامگیر ما شده است. ما علم به علم نداریم و برای دستیابی به این علم مرکب، باید حجاب‌های ظلمانی و نورانی را از خود دور نماییم.

۳. جهان غیب اگرچه برای گروهی غیب است و ایمان به آن نخستین نقطهٔ جدایی مؤمن از کافر، اما برای گروهی که چشم دل و جان آنان بینا است دیگر غیب تلقی نمی‌شود. آنان به گونه‌ای خدا را عبادت می‌کنند و از او می‌ترسند که گویا او را می‌بیند. به این مقام که از آن به مقام «کأن» تعبیر آورده می‌شود در اواسط دعای عرفه اشاره شده است. از این بالاتر، آن جاست که انسان به صورت یقینی خدا را ببیند و برای او پرده‌ای از مشاهدهٔ حقایق عالم غیب نباشد. به این مقام، مقام «أن» گفته می‌شود که فقرات پایانی دعای عرفه مخصوصاً عبارت «أَيُّكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ؛ آیا اساساً برای غیر تو ظهوری است!» به چنین مقامی اشاره دارد.

## لقب تار الله از نگاه عرفانی

لقب تارالله به چه معناست؟ مگر خدا جسم است که خون داشته باشد؟ واژه «تار» هم به معنای خونخواهی آمده است و هم به معنای خون. اگر «تارالله» به خون خدا معنا شود، باید مصحح چنین اطلاقی را یکی از احتمالات زیر بدانیم:

۱. «تار» به «الله» اضافه شده است تا بیان کند که این خون، خون شریفی است؛ یعنی اضافه تشریفیه است.
۲. انسان کاملی که در مدارج کمال به مقام قرب فرائض راه یافته، «یدالله» و «لسان الله» و «تارالله» می شود؛ یعنی دست خدا می شود که اگر خدا بخواهد کاری را انجام دهد با دست او انجام می دهد. زبان الهی می گردد که اگر خدا بخواهد سخن بگوید با زبان او سخن می گوید، و خون خدا می شود که اگر خدا بخواهد به خود و مکتب خود در جامعه حیات ببخشد از خون او استفاده می کند. امام علی 7 و امام حسین 7 «تارالله» هستند؛ زیرا خونی که از آن دو امام 8 بر زمین ریخته شد موجب گردید تا حیات تازه‌ای به کالبد دین دمیده شود.

ما معتقدیم که معنای اول اگرچه معنای درستی است، اما معنای دوم نیز می‌تواند معنای صحیح این لقب باشد و برای اهلس که به عمق این معنا راه یافته‌اند، از جهاتی در اولویت قرار داشته باشد.

البته باید توجه داشت که ما مانند مسیحیان نیستیم. آنان حضرت عیسی 7 را پسر حقیقی خدا می‌دانند، ولی مقصود ما آن‌گاه که می‌گوییم علی 7 یدالله است، این نیست که خدا جسم است و مانند انسان دستی دارد و دست او حضرت علی 7 است، بلکه مراد ما آن است که علی 7 مظهر قدرت الهی است. همچنین است آن‌گاه که می‌گوئیم امام حسین 7 خون خداست؛ یعنی ما در این تعبیر خدا را جسم فرض نمی‌کنیم که خونی داشته باشد، بلکه معنای کنایی آن مورد نظر است. به هر حال جریان داشتن خون در رگ‌ها، نماد و سنبل زنده بودن است و از آن جایی که خون امام حسین 7 موجب گردید تا خدا در جامعه حضور واقعی یابد و اسلام از نابودی در امان ماند و استمرار یابد، در واقع با تزریق خون آن امام به کالبد اسلام بود که مقدمات تحقق این امر فراهم گردیده است.



## برتری امام حسین 7 بر امامان دیگر :

### آیا امام حسین 7 بر پیامبران و سایر امامان 7 برتری دارد؟

اگرچه همه معصومان جلوه‌ای از یک نورند، و همه از مقام ولایت تکوینی برخوردارند، اما آنان به جهت این که الگویی کامل برای هدایت انسان‌ها هستند، باید در هر شرایط و موقعیت، بهترین رفتار و روش را در معرض دید انسان‌ها قرار دهند تا آنها در عمل بیاموزند که در شرایط متفاوت باید چه رفتار مناسبی را اتخاذ کنند، زمان جنگ صلح نکنند و زمان صلح، جنگ و... به عبارت دیگر؛ با این که همه امامان جلوه کاملی از صفات و اسمای الهی بوده‌اند، شرایط خاص و ویژگی‌های زمانه، باعث می‌گردید که جنبه‌ای از شخصیت آنها تجلی پیدا کند و به فعلیت برسد و آنان مظهر یک اسم از اسمای الهی گردند و در هر زمان، یک بُعد از ابعاد وجودی آنان ظهور، بروز و جلوه خاصی داشته باشد، اما موقعیت و شرایط امام حسین 7 یک شرایط ویژه بود و در این شرایط امام توانست هم اسلام را از نابودی نجات بخشد و هم تمام ابعاد اسلام واقعی را در عمل برای جهانیان ترسیم نماید

و به نمایش بگذارد؛ یعنی در حادثهٔ کربلا و به ویژه روز عاشورا ما شاهد بروز و ظهور همهٔ فضائل و خوبی‌ها از وجود مقدس امام حسین 7 و یارانش هستیم، در حالی که برای امامان دیگر این شرایط فراهم نشد که همهٔ ویژگی‌ها و فضائل خود را در معرض دید حقیقت‌جویان قرار دهند و این البته به مقتضای وظیفه‌ای بود که برعهدهٔ آنان بود که هر شرایط خاص، رفتار خاصی را هم می‌طلبید و آنان موظف بودند الگوی رفتاری مناسب همان شرایط را به بشریت ارائه دهند؛ یعنی این محدودیت از سوی شرایط بوده است که رفتار الگویی محدودی را اقتضا می‌کرد.

به هر حال، این مقدار قطعی است که اگر امام حسن 7 و امام حسین 7 جای همدیگر می‌بودند کاری را انجام می‌دادند که دیگری انجام داده است، اما بالاخره آنچه در امام حسن 7 به فعلیت رسیده با آنچه در امام حسین 7 به فعلیت رسیده است تفاوت دارد. از این روست که در روایات برای امام حسین 7 امتیازاتی ویژه مانند: تخییر بین قصر و اتمام نماز در حائر حسینی، شفا در تربت امام حسین 7 و استجاب دعا نزد قبرش و... قرار داده شده است. بر این اساس؛ می‌توان گفت: توجه بیشتر، به کربلا توجه بیشتر به درس‌های جامعی است که کربلا به انسان‌ها می‌دهد و هدف آن است که این درس‌ها فراموش نگردد. این نکته‌ای است که از اهتمام سایر ائمه : بر حفظ و نگهداری و بزرگداشت واقعهٔ عاشورا نیز قابل استنباط است. علاوه بر این که از بیان امام

سجاد 7 استفاده می‌شود: مصیبت اباعبدالله 7 و واقعه عاشورا آن قدر عظیم بوده که حزن و گریه همه هستی را در پی داشته است و هیچ مصیبتی به عظمت و بزرگی آن نمی‌رسد. از آنچه بیان شد دانسته می‌شود که سرّ توجه بیشتر شیعیان به امام حسین 7 در سه امر نهفته است: الف. توجه بیشتر خدا به امام حسین 7 و دادن امتیازات ویژه به آن- حضرت؛ ب. جامعیت درس‌هایی که می‌توان از واقعه عاشورا گرفت؛ ج. بزرگ‌تر بودن مصیبت امام حسین 7 از مصیبت سایر امامان .:

## امام حسین 7 شخصیت اسطوره‌ای

آیا اثبات توانایی‌های فرابشری برای ائمه : به ویژه امام حسین 7 و دامن زدن به حوادثی مانند گریه آسمان در شهادت آن حضرت، اسطوره‌پردازی نیست؟

«اسطوره» در لغت به معنای «افسانه» است و «افسانه» یعنی بیان اموری که واقعیت ندارد. بدیهی است که نباید با این دیدگاه به تحلیل زندگی و شخصیت بزرگان دین پرداخت و در باره شخصیت آنان غلو کرد، اما باید توجه داشت که غلو را باید فهمید و نباید به بهانه غلو و افسانه بودن، مقامات واقعی بزرگان دین را نادیده گرفت. ائمه : در اثر عبادت و اطاعت خداوند متعال، به توانایی‌ها، قابلیت‌ها و مقامات بی‌مانندی رسیده و از ولایت کلیه الهیه بهره‌مند بودند و به واسطه ولایت تکوینی خود، قدرت تصرف در عالم را داشتند. آنان از نظر توانمندی، ویژگی‌ها و صفات، مثال خدا بودند و چنین تحلیلی، بیان امور غیر واقعی نیست. بله آنان این همه را با اذن الهی و در ظل و سایه عنایت او دارا بودند، آنان همان گونه که در ذات خود محتاج خداوند

هستند، در صفات خود نیز محتاج اویند و از خود استقلاللی ندارند. و توجه به همین نکته است که ما را از غلو دور می‌کند.

از آموزه‌های دینی استفاده می‌شود که عوامل غیرطبیعی در حوادث طبیعی اثر گذارند. نماز باران، دعا، ایمان و تقوا و... از جمله این عوامل- اند. همچنین وجود مبارک پیامبر 6 و استغفار دو سبب برای امان از عذاب الهی محسوب می‌گردند. در روایات آمده است که خالی ماندن زمین از امام معصوم ، موجب واژگونی‌اش خواهد شد. پس تأثیر موت و حیات انسان کامل در پدیده‌های طبیعی، از باب ولایت کلیه‌ای که دارد غیرقابل انکار است، براین اساس؛ پذیرش روایاتی که بیان می‌کنند، با شهادت امام حسین 7 همه مخلوقات متأثر شده‌اند و اجنه نوحه سر دادند و پرندگان آسمان گریه کردند و بعد از شهادت آن حضرت آفتاب به رنگ سرخ طلوع و غروب کرد و آسمان و زمین بر مصیبت آن حضرت گریه کردند، نمی‌تواند استبعادی داشته باشد.

این که چرا پیامبر 6 در داستان ابراهیم آن گونه فرمود، باید گفت: اولاً: فضا و شرایطی که در آن فضا پیامبر 6 سخن می‌گفت، آلوده به خرافات و جهالت بوده است و آن حضرت مراعات این فضا و شرایط را کرده است؛ ثانیاً: مخاطبان آن هنگام پیامبر 6 کسانی نبوده‌اند که پیامبر 6 بتواند در همان مجلس مطالب دقیق فلسفی را برای آنان تبیین کند؛ یعنی آنان از چنین ظرفیتی برخوردار نبودند که پیامبر 6 بتواند در همان جا تأثیرگذاری عوامل غیرطبیعی در پدیده‌های طبیعی را تبیین نماید، این مطلب باید به مرور بیان می‌گردید و کلام‌های بعدی به

مثابهٔ قرینهٔ منفصلی می‌شد که اطلاق و عموم کلام پیامبر ۶ را قید و تخصیص می‌زد. بر این اساس؛ مراد جدی پیامبر خدا ۶ این است که، خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های قدرت حق تعالی هستند که تحت اراده و فرمان او هستند و برای مرگ و حیات کسی نمی‌گیرند، مگر این که آن شخص دارای ولایت کلیه الهیه باشد.

## جایگاه عشق و عقل در شخصیت امام حسین 7

در تحلیل شخصیت امام حسین 7، آیا باید آن حضرت را عاقل بدانیم یا عاشق؟ و آیا عاشق دانستن آن حضرت به معنای عاقلانه نبودن نهضت امام 7 نیست؟

از آن جا که پاسخ‌گویی به سؤال فوق بدون ذکر مقدماتی امکان‌پذیر نیست، پیش از هر چیز شناخت دقیقی از معنای عقل و عشق و شخصیت‌هایی که از این دو شکل می‌گیرند و رابطه عشق و عقل، ضروری به نظر می‌رسد:

«عقل» نیرویی است که در نفس انسانی به ودیعه نهاده شده است، از سنخ کشش و گرایش نیست، چراغی است که روشنگری می‌کند، حسابگری است که کارها را مورد سنجش قرار می‌دهد و دو گونه محصول دارد: گاهی در حوزه هست و نیست و گاهی در حوزه باید و نباید، به قضاوت می‌پردازد، از اولی به «عقل نظری» و از دومی به «عقل عملی» تعبیر می‌شود. عقل عملی دو مرتبه دارد: الف. آنچه فقط به تدبیر امور زندگی دنیوی می‌پردازد و عقل مصلحت‌اندیش (فردی یا جمعی) است. این همان عقل بدلی است که از آن به «عقل حسابگر» و «عقل

جزئی» نیز تعبیر آورده می‌شود که در آن ارضای تمایلات شهوانی مورد توجه است. ب. عقل ایمانی که شهوات و تمایلات باطل را در بند می‌کشد و سعادت دنیوی و اخروی انسان را حاصل می‌کند. عقل ایمانی خود ممکن است به عقل متعارف و برین (قدسی) تقسیم شود. در عقل متعارف عاقبت اندیشی و عبرت آموزی و پیروی از اصول عقلانی مورد نظر است، اما همه اینها بر محور خود شخص یا مصلحت فردی و جمعی دور می‌زند؛ یعنی اگرچه در این جا عقل به فراتر از جلب مصلحت و لذت‌های دنیوی می‌اندیشد، اما باز در حصار منافع خود است و فداکاری در راه معشوق برای او مفهوم و معنایی ندارد. این در حالی است که عقل قدسی به معنای ذوب شدن در توحید است. این عقل اگرچه عاقبت اندیشی و عبرت آموزی و... را به نحو برتر و بالاتر دارد، اما مصلحت اندیشی برای خود و خود محوری که از ویژگی‌های عقل متعارف است در او یافت نمی‌شود.

«عشق» از سنخ گرایش و کشش و به معنای «دوستی شدید» است.

این کشش گاهی حقیقی است و گاهی مجازی.

عشق حقیقی در مبدأ و معاد و قوس نزول و صعود، جایگاهی بس بلند دارد؛ یعنی از سویی علت ایجاد عالم است؛ زیرا ذات حضرت حق، آن شاهد حجله غیب که پیش از آفرینش جهان، خود، هم معشوق بود و هم عاشق، خواست تا جمال خویش آشکار سازد، آفرینش را آینه جمالش گردانید. از سویی دیگر؛ هر موجودی طالب کمال خویش است و کمال وجودی هر معلولی همان مرتبه وجودی علت اوست، پس هر معلولی عاشق علت خویش است و چون بالاترین مرتبه هستی ذات حضرت حق است، پس معشوق حقیقی سلسله هستی، ذات مقدس حضرت حق است و عشق به



غیر آن مجازی تلقی می‌گردد.

از آنچه بیان شد معلوم گردید که، اولاً: بر اساس سه گونه عقلی که بیان شد (عقل حسابگر، متعارف و برین) سه نوع شخصیت در انسان‌ها شکل می‌گیرد. این شخصیت‌ها عبارت‌اند از: شخصیت زیستی و حیوانی، شخصیت عقلانی و شخصیت ربانی.

انسانی که به دنیا چسبیده است و به فراتر از امور مادی نمی‌اندیشد، و تمام همتش خوردن و ارضای تمایلات شهوانی و مادی است و در این راه از عقل حسابگر بهره می‌برد، هنوز خام است و از شخصیت زیستی بهره می‌برد.

انسانی که در زندگی خود از اصول عقلانی پیروی می‌کند، رفتار خود را با عقل متعارف می‌سنجد، عاقبت اندیشی و عبرت آموزی دارد و رفتاری ناپخته از او مشاهده نمی‌شود، از شخصیت عقلانی بهره‌مند است.

شخصیت ربانی از آن انسان عاشقی است که رفتارش را همسو با عقل برین و قدسی تنظیم کرده است. چنین انسانی اگرچه برخی از معیارهای عقل متعارف را به نحو برتر و بالاتر دارا است، اما خود محور نیست و به آنچه مصلحت شخص اوست نمی‌اندیشد و از این جهت ممکن است رفتارهایی از انسان ربانی مورد تأیید عقل متعارف یا عقل حسابگر قرار نگیرد.

ثانیا: در بحث مصاف عشق و عقل، چهار حالت قابل تصور است:  
الف. اگر منظور از عقل، عقل بدلی (حسابگر)، و منظور از عشق، عشق حقیقی باشد، بدیهی است که این عقل را با عشق حقیقی کاری نیست.  
ب. اگر مراد از عشق، عشق مجازی یعنی دلبستگی به شهوات و نفسانیت و غرائز، و منظور از عقل، عقل خدائین و ایمانی باشد، یقیناً این

عقل چنین عشقی را محکوم می‌کند؛ زیرا عقلی که رو به سوی خدا دارد، تسلط شهوت بر انسان را نمی‌پسندد؛ مخصوصاً اگر شهوت به حد افراط برسد.

ج. اگر منظور از عقل، عقل متعارف ایمانی و مراد از عشق، عشقی حقیقی و فنای فی الله باشد، این دو در مراحل درگیری دارند؛ زیرا کار عقل مصلحت‌اندیشی و مصلحت‌طلبی است و کار عشق از خود بی‌خود شدن، ایثار و از خودگذشتگی و فداکاری در راه معشوق.

د. اگر مراد از عشق، حقیقی و مراد از عقل، عقل برین و قدسی باشد، یقیناً بین این دو هیچ منافاتی وجود ندارد و در سیر و سلوک روحانی همواره همراه هم هستند؛ زیرا عشق به معنای فنای فی الله و عقل قدسی به معنای ذوب شدن در توحید است. انسان آن‌گاه که به مرحله عشق می‌رسد تازه می‌فهمد که عقل حقیقی همان «عقل برین و قدسی» است که او دارد و دیگران گرفتار عقال و وهمند و آن را عقل می‌پندارند.

### تحلیل شخصیت و قیام امام حسین 7

عشق به عبادت، فدا کردن همه چیز خود در راه احیای ارزش‌های اسلامی، گواه شخصیت ربانی آن حضرت هستند، علاوه امضا کردن طومار محبت خدا با خون خود و اختصاص یافتن عنوان سیدالشهدا به آن حضرت، می‌توانند از جمله شواهد دیگری باشند که ما را به شخصیت ربانی امام حسین 7 - که از عشق به حضرت حق لبریز گشته است - رهنمون سازند. قیام آن حضرت در کربلا، نیز نمود و تجلی شخصیت امام و یارانش بوده، بر این اساس عاشقانه بوده است، اما باید توجه داشت که معنای

عاشقانه بودن قیام امام حسین 7 به معنای عاقلانه نبودن آن نیست. تحلیل زیر می‌تواند مدعای ما را ثابت کند:

این را می‌دانیم که بر ضد یزید دو قیام مهم صورت پذیرفته است: یکی قیام امام حسین 7 و دیگری قیام عبدالله بن زبیر، که بین آن دو تفاوت‌های بنیادینی در ابزار و روش‌ها، آرمان‌ها و اهداف و آثار و نتایج وجود داشته است.

هدف ابن زبیر در قیام علیه یزید آن بود که خود به قدرت برسد و حکومت کند. با این هدف بدیهی است که عقل در خدمت شهوات قرار می‌گیرد و عقل حسابگر به منظور دستیابی به این هدف نقشه می‌کشد و از هر وسیله‌ای نیز استفاده می‌کند حتی اگر به قیمت بی‌حرمتی به خانه خدا تمام شود، اما از آن سو، امام حسین 7 هدف خدایی داشت و به دنبال ارضای تمنیات نفسانی نبوده و در شخصیت و قیام او عقل جزئی و حسابگر جایی نداشته است. از سویی دیگر؛ امام حسین 7 می‌دانست که هیچ شانس برای زنده ماندن ندارد، می‌داند که آنها می‌خواهند او را شهید کنند و نیز از سابقه مردم کوفه در سست عهدی نسبت به پدر و برادر، با خبر بود، بر این اساس نباید به عهد و پیمان مردم کوفه اعتماد می‌کرد و مانند بسیاری از مؤمنان، علما و عقلای زمانش می‌اندیشید. همان‌هایی که عاقل بودند و به فضائل اخلاقی ایمان داشتند، ولی همه امور را بر اساس عقل مصلحت‌اندیش می‌سنجیدند و مرگ و آوارگی و اسارت را که ره‌آورد این سفر بود، خوش نداشتند، از این رو آن حضرت را از حضور در صحنه کربلا باز می‌داشتند یا به او توصیه می‌کردند خاندان خود را در این سفر بدون بازگشت همراه نبرد. و دقیقاً تنها فرق اینان با

امام 7 نیز در همین نکته بود؛ یعنی آن حضرت نیز مرگ، آوارگی و اسارت را می‌دید، اما او عاشق بود و به وسوسه‌های عقل دوراندیش توجهی نداشت. انحراف در جامعه اسلامی زیاد شده بود، در آن موقعیت برای جلوگیری از انحراف ایجاد شده، هیچ عاقلی (عاقل به عقل برین و قدسی) نمی‌توانست راه دیگری را انتخاب کند، از این رو امام حسین 7 که در مرحله عشق حقیقی در حق تعالی مستغرق بود، دفاع از حق را تنها در مرگ و آوارگی و اسارت خود و خاندانش می‌دید؛ و چنین هم کرد. این همان جهاد اکبر است که نبرد عقل متعارف و عشق حقیقی نیز خوانده می‌شود. در این موقعیت، کسانی که در حصار عقل متعارف گرفتار بودند و با برهان و استدلال قدم بر می‌داشتند، معتقد بودند: در زمانی که شرایط و امکانات قیام مهیا نیست و دشمن در اوج اقتدار است، باید تقیه و سکوت کرد، اما در نظر امام حسین 7 که از این حصار بیرون رفته و به مرحله عقل برین و قدسی رسیده بود، عقل و عشق یک فتوا می‌دادند: در حریم دفاع از محبوب باید از جان و فرزند و خاندان گذشت. آری، در قیام حسینی عقل متعارف متحیر است و فتوا به سکوت می‌دهد، اما عقل برین و قدسی که به قلّه عشق و شهود رسیده، با محاسبه دقیق و ارزیابی کامل، راه درست را از نادرست به احسن وجه تشخیص می‌دهد و هرگز در بند عقل متعارف که در حقیقت همان وهم است، محدود و محصور نمی‌شود. امروزه بر همگان روشن است که اگر امام حسین 7 نصیحت عاقلان آن روز را می‌پذیرفت، از اسلام تنها اسمی باقی مانده بود. واقعیت و حقیقت آن در بند بنی امیه اسیر می‌شد و به دست ما نمی‌رسید. فداکاری حسینی که آمیختگی عشق و عقل برین بود، اسلام را از خطر

نابودی و سقوط به دست اراذل بنی‌امیه محفوظ داشت؛ زیرا عقل در قلمرو عشق به محاسبه و برنامه‌ریزی پرداخت و راه را از چاه نشان داد و این است معنای هماهنگی عقل و عشق در قیام حسینی. پس اگر گفته شود نهضت امام حسین 7 تجلی عشق است به معنای آن نیست که غیر معقول است. هرگز چنین نیست که کار امام حسین 7 غیر معقول یا ضد عقل باشد، بلکه کار ایشان و نهضت ایشان تجلی عشق و فراتر از حد عقل متعارف است. از این رو اگر امام 7 به عنوان یک فیلسوف مورد سؤال قرار بگیرد، می‌تواند از کار خودش دفاع عقلانی هم ارائه دهد. سخن پایانی این‌که، در کربلا صاحبان عقل جزئی و عقل برین در مقابل هم قرار گرفتند؛ یعنی گروهی که فروتر از عقل متعارف و فراتر از آن بودند در مقابل هم صف‌آرایی کردند، و گروهی هم که صاحبان عقل متعارف بودند، از آن رو که عاشق نبودند پای رفتن و توان همراهی با امام را نداشتند.

## کربلا و غلبهٔ جنود عقل بر جنود جهل

آیا در حادثهٔ عاشورا جنود عقل بر جنود جهل پیروز شده است؟  
پیش از پرداختن به حادثهٔ کربلا و تحلیل این واقعه از منظر جنود عقل و جهل، ذکر مقدماتی ضروری به نظر می‌رسد:

### ۱. آشنایی با مفهوم عقل و جهل

عقل نیرویی است که توانایی ادراک کلیات را دارد و دارای دو گونه محصول است؛ یعنی گاهی در حوزهٔ هست و نیست اظهار نظر می‌کند و گاهی در حوزهٔ باید و نباید و اخلاق با قسمت اخیر سر و کار دارد. البته این عقول جزئی، باطن و سرّی دارند که از آن به عقل کلی تعبیر می‌شود. جهل نیز در مقابل عقل قرار دارد و به کلی و جزئی تقسیم می‌گردد.

### ۲. جایگاه عقل در مباحث اخلاقی

اخلاق رسالت تهذیب نفس را بر عهده دارد، البته در این موضوع سه رویکرد وجود دارد: رویکردی که تهذیب نفس را نوعی مبارزه با دشمن درونی تلقی می‌کند. رویکردی که تهذیب نفس را نوعی درمان مریضی‌های روحی قلمداد می‌نماید، و رویکردی که تهذیب نفس را سیر

و سلوک می‌داند. این سه دیدگاه اولاً: منشاء قرآنی و روایی دارند و باهم قابل جمع‌اند و به تعبیر دقیق‌تر مانعاً الجمع نیستند. ثانیاً: در همه آنها عقل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. انسان مسافری است که در سیر خود به سوی خدا، در پرتو هدایت‌های عقل، راه را گم نمی‌کند، او باید موانع راه را بردارد و با آنچه که سلامت روحی او را به مخاطره می‌افکند و دشمن درونی‌اش محسوب می‌شود، مبارزه کند.

### ۳. جایگاه عقل و جهل از نگاه آیات و روایات

گرچه در این باره، بحث‌های زیادی صورت گرفته است، اما به نظر می‌رسد، طرح پنج نکته اساسی با نگاهی به متون دینی می‌تواند راه‌گشا باشد:

#### الف. ماهیت انسان و رابطه آن با عقل

انسان موجودی است ملکی و ملکوتی، مرکب از روح و بدن، صاحب گرایش‌های مختلف، از طرفی میل به کمال دارد و از طرف دیگر، گرایش به خواسته‌های غریزی و بین این گرایش‌ها همیشه نزاحم و درگیری وجود دارد. عقل از سنخ کشش نیست، روشنگر و حسابگر است و البته دسته‌ای از تمایلات و گرایش‌ها در وجود آدمی بر وفق عقل است.

#### ب. رابطه عقل و تقوا

تقوا در مقابل هوا و هوس قرار می‌گیرد و عقل را از بند اسارت هوا و هوس نجات می‌دهد. لذا تقوا، آزادی بخش، احیا کننده و عزت آفرین است و زمینه را فراهم می‌سازد تا روشنگری‌های عقل، نمایان گردد. عقل پیامبر درونی است و از همان منبع الهام می‌گیرد که پیامبران بیرونی،

وحی را دریافت می‌کنند و تقوا، زمینه را برای آزادی و فعالیت‌های پیامبر درونی آماده می‌سازد.

### ج. رابطه جهل و تیه

تمام انسان‌ها در حرکت‌اند، گروهی در سپرند و گروهی در تیه بسر می‌برند و سرگردانند. عامل تعیین‌کننده در این امر نیز، حب دنیا است. آن که حرکتش در محدودهٔ دنیاست و به ابد ختم نمی‌شود، عاقبت و سرانجام ندارد و در گرداب گرفتار آمده است و آن کس که گرفتار گرداب شده است، ندای عقل و روشنگری‌های پیامبر درون و بیرون را نمی‌فهمد، پس جهل فرع بر حب دنیاست و آن که جاهل است، از دلت رهایی ندارد.

### د. عقل و فلسفهٔ بعثت پیامبران

پیامبران مبعوث شدند تا مُعین و کمک‌کار عقل و پیامبر درون باشند. آنها آمدند تا از طریق اشاعهٔ تقوا عقل را از اسارت هوا و هوس نجات دهند. آنها آمدند تا از طریق ریشه‌کن کردن حب دنیا، بشر را از جهالت و سرگردانی نجات دهند.

### ه. جنود عقل و جهل در روایت امام صادق 7

در روایت امام صادق 7 از هفتاد و پنج سرباز عقل و جهل نام برده شد که علم از جنود عقل، و جهل از جنود جهل برشمرده شده است و این دو در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ همان‌گونه که فرماندهان آنها (عقل و جهل) در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند.

بدیهی است مقصود از جهلی که فرماندهٔ سپاه است با جهلی که سرباز بوده، متفاوت است: جهل فرمانده، همان نیروی وجودی و شهوت (قوة



واهمه) است که در مقابل نیروی وجودی دیگر یعنی عقل (قوة عاقله) قرار می‌گیرد و چون امری وجودی است، دارای لشکر و سپاه فراوان است. از جمله آثار و لشکریان عقل، علم است؛ زیرا لازمه پیروی از عقل، فراگیری دانش است. از سوی دیگر جهل به معنای نادانی و فقدان علم از سپاهیان نیروی جهل و شهوت است؛ زیرا که لازمه جهل و شهوت، ترک علم و دانش است.

حال با توجه به آنچه گفته شد و توضیح عناوینی که در زیر می‌آید، باز می‌گردیم به تحلیل حادثه عاشورا:

### الف: معرفی سربازان عقل و جهل در کربلا

با نگاهی به حوادثی که در کربلا اتفاق افتاد، می‌توان از تمام سربازان

عقل و جهلی که در روایت امام صادق 7 آمده بود، نشانی یافت.

پاره‌ای از این سربازان عبارت‌اند از:

۱. ایمان و کفر؛ ۲. عدل و جور؛ ۳. رضا و سخط؛ ۴. شکر و کفران؛ ۵. توکل و حرص؛ ۶. زهد و رغبت؛ ۷. رهبت و جرأت؛ ۸. تواضع و کبر؛ ۹. صبر و جزع؛ ۱۰. وفا و غدر؛ ۱۱. اخلاص و شوب؛ ۱۲. کتمان و افشا؛ ۱۳. صلاة و اضاعة؛ ۱۴. توبه و اصرار... .

### ب. ارزیابی موفقیت سربازان عقل در کربلا

در ارزیابی موفقیت عقل باید دید چه چیزی او را از ذلت و اسارت نفس

نجات می‌دهد و آیا چنین چیزی در کربلا در لشکر امام حسین 7 وجود داشته است یا نه؟

با بررسی کاربرد لغاتی که به معنای پیروزی آمده است، این نکته

اثبات می‌گردد که از منظر منطق اسلام، پیروزی ظاهری با پیروزی واقعی فرق دارد و پیروزی واقعی آن زمانی محقق می‌شود که اهداف مورد نظر تحقق پذیرد. همان‌گونه که بیان شد، هدف در مبارزه عقل و جهل آن است که عقل از ذلت اسارت جهل رهایی یابد و روشنگری کند. شیطان در انزوا قرار گیرد و این خار راه در مسیر سیر به خدا، به کناری افکنده شود، البته این هدف با مبارزه جنود عقل، در کربلا به منصفه ظهور رسید. در کربلا انسان کامل و تمام کسانی که در رکاب این حجت الهی بودند، توانستند غبار افکنده شده بر چهره عقل را که از طرف جهل و جنودش ایجاد شده بود، بزدایند. آنها توانستند با اشاعه تقوا و ریشه کن کردن حب دنیا به چنین افتخار و عزتی دست یابند. در کربلا حجت بیرونی به یاری حجت درونی آمد و نه تنها خود زیر بار ذلت نرفت، بلکه اسباب آزادی حجت درون را هم از چنگ هوای نفس فراهم نمود.

## جبر و اختیار در حادثه کربلا

آیا یزید و امام حسین 7 مجبور نبودند که بر طبق آنچه در علم الهی برای آنان مقدر شده بود، رفتار نمایند، بر این اساس چه سرزنشی بر یزید است و چه فضیلتی برای امام اثبات می‌شود؟

اصل خلقت انسان، لطفی است که از سوی خداوند نصیب او شده است و بعد از خلقت نیز خداوند از هیچ وسیله و سببی برای هدایت انسان‌ها فروگذار نکرده است. بر این اساس؛ اگر انسانی از این شرایط فراهم آمده استفاده ننماید، مسئولیت چنین اقدامی متوجه خود اوست نه بر عهده خداوند. این در حالی است که هدف از خلقت انسان‌ها رسیدن آنان به تکامل بوده است، و بدیهی است که تکامل بدون وجود شیاطین جن و انس امکان‌پذیر نیست؛ البته معنای این سخن آن نیست که شیاطین جنی و انسان‌های بد، مجبورند که بد باشند، بلکه مقصود آن است که نقش شیطان‌های جنی و انسی یک نقش ضروری است و باید وجود داشته باشد، اما این که چه کسی این نقش را بازی کند با انتخاب و اراده خود شیاطین جنی و انسان‌هاست و جبری از ناحیه خداوند وجود ندارد.

خداوند نیز اگرچه از ازل می‌دانست که چه کسی معصیت می‌کند، اما این بدان معنا نیست که انسان در انجام معصیت مجبور باشد؛ زیرا متعلق علم الهی صدور معلولات از ناحیه علل خاص خود آنهاست. در نظام عینی خارجی، علت‌ها متفاوت‌اند گاهی علت‌ها طبیعی‌اند و گاهی شعوری؛ یعنی در بعضی از علت‌ها، اراده و اختیار جزء العلة است مثل آنچه را که انسان انجام می‌دهد و اگر علم ازلی خداوند به افعال و اعمال انسان تعلق گرفته است، به این معناست که او از ازل می‌داند که چه کسی از روی اختیار و آزادی خود اطاعت می‌کند و چه کسی مرتکب معصیت می‌شود، بلکه انسان در داشتن اختیار مجبور است؛ یعنی نمی‌تواند مختار نباشد. به عبارت دیگر؛ معنای این که خداوند افعال اختیاری انسان را از پیش تقدیر کرده، این است که شخص خاصی در زمان و مکان معینی با بهره‌گیری از اختیار خویش - و نه به صورت جبری - آن کار را انجام می‌هد و علم به وقوع حتمی آن عمل نیز بر اساس شرایط فراهم آمده است که یکی از آن شرایط، اختیار آدمی است و این یعنی وقوع جبری و غیراختیاری چنین فعلی محال است، از آن جهت که قضا و قدر الهی به وقوع اختیاری این فعل تعلق گرفته است و اگر این فعل از روی جبر و غیراختیاری واقع شود، خلاف قضا و قدر الهی است و در این صورت علم خدا جهل می‌شود؛ زیرا علم خدا به وقوع اختیاری این عمل تعلق گرفته است. بر این اساس می‌توان گفت: قضا و قدر سبب نمی‌شود که از یزید سلب مسئولیت شود یا

فضیلتی برای امام اثبات نگردد؛ زیرا راهی که یزید و امام برگزیدند هم مقدر بوده است و هم اختیاری. آنان آزاد بودند در انتخاب راهی که در پیش رو داشتند، و همین هم مقدر بود؛ یعنی خدا از ابتدا و ازل می‌دانست که آنان با اختیار خود چه راهی را برمی‌گزینند. به هر حال، امام با اختیار خود این راه را انتخاب کرد و به شهادت رسید، و این اگرچه در علم ازلی معلوم بود و عده‌ای نیز به دلایلی از وقوع این حادثه باخبر شدند، پیش از آن که این حادثه اتفاق افتد، اما اینها نه حادثه عاشورا را از اختیاری بودن خارج می‌کند و نه از قبح جنایت عاملان آن می‌کاهد و نه خدشه‌ای به فضایل امام حسین 7 و یارانش وارد می‌کند.

## بدا و تقدیرات غیر حتمی

آیا فرج آل محمد در سال هفتاد بوده است، و به دلیل شهادت امام حسین 7 به تأخیر افتاده است؟

خداوند دو لوح دارد: لوح محفوظ و لوح محو و اثبات. مقدرات در لوح محفوظ، ثابت و غیر قابل تغییر است. بر خلاف لوح محو و اثبات که سرنوشت و تقدیر هر چیزی در آن ثبت شده است، اما هیچ کدام از این تقدیرات ثابت نیست، بلکه همه آنها جنبه اقتضایی دارند.

بر این اساس؛ می توان گفت که در لوح محو و اثبات، به سال هفتاد، فرج آل محمد تقدیر گشته و در آن ثبت شده بود، اما این جنبه اقتضایی داشته و بدون لحاظ مانع و شروطش بوده است و معنای این حرف آن است که اگر مانعی مانند شهادت امام حسین 7، پدید نیاید آنچه تقدیر گشته اتفاق می افتد و آن گاه که مانع آن محقق شود، تقدیر گذشته نیز محو می شود، و این همان بدائی است که شیعه بدان معتقد است و از نظر عقلی نیز محذوری ندارد.

البته در لوح محفوظ همهٔ حوادث و تغییرات ثبت است و در نهایت معلوم است که فرج آل محمد توسط حضرت مهدی عج امام دوازدهم خواهد بود و در آن مرحله، دیگر محوی در کار نیست. از این رو می‌توان گفت روایاتی که از معصومین در بارهٔ فرج امام دوازدهم صادر شده، بر اساس خبر دادن از لوح محفوظ بوده است.

## زیارت عاشورا و لعن همه بنی امیه

چرا در زیارت عاشورا همه بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند با این که در بین آنان انسان‌های خوبی بوده‌اند که سزاوار این لعن نیستند؟

سؤال فوق به دو پرسش قابل تحلیل است: اول این که آیا در بنی امیه انسان‌های نیک وجود داشته‌اند یا نه؟ و دیگر این که در صورت وجود چنین انسان‌هایی مراد از بنی امیه در زیارت عاشورا چیست؟

اگر چه بین دانشمندان در این که معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز از صالحان و نیکان بوده‌اند، اتفاق نظر وجود ندارد، اما شکی نیست که از بنی امیه و لو گروه اندکی از آنان، جزو شیعیان خالص بودند؛ مانند خالد بن سعید بن عاص و ابوالعاص بن ربیع و سعدالخیبر. بنابر این؛ از بنی امیه افرادی هستند که مستحق لعن الهی نباشند. پس چگونه است که در زیارت عاشورا همه بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند؟ در جواب باید گفت: از بدیهیات دین اسلام آن است که حق تعالی هیچ فرد، گروه، نژاد و نسلی را به جهت گناهان دیگران مورد عقوبت دنیوی یا عذاب اخروی قرار نمی‌دهد، مگر این که به نحوی در تحقق آن گناه مؤثر یا به آن راضی، یا از آن نهی نکرده باشند؛ یعنی از نظر قرآن و روایات ملاک در الحاق به گروه یا قبیله‌ای، هماهنگی فکری و عملی با گروه است؛ چنان



که خداوند پسر نوح را از اهل نوح نمی‌داند و دلیل آن را عدم هماهنگی عملی با نوح بیان می‌کند.

بر این اساس؛ مراد از بنی‌امیه که مورد لعن قرار گرفتند کسانی هستند که از نظر فکری و عملی هماهنگ با آنان هستند؛ یعنی آن جماعتی که غاصبانه بر تخت خلافت تکیه زدند و به دنبال خاموش کردن نور الهی بودند و از هر وسیله‌ای برای دشمنی با اهل بیت : بهره گرفتند و نیز آن گروهی که از اینان حمایت کردند و نسبت به کارهای آنان رضایت داشتند. بنا بر این؛ طبق اصطلاح اصول، خروج صالحان بنی‌امیه از تحت واژه «بنی‌امیه» تخصّص خواهد بود نه تخصیص؛ یعنی از همان ابتدا بنی‌امیه در این عبارت شامل نیکان بنی‌امیه نیست تا بخواهد با تخصیص خارج شود.

## تحلیلی از شخصیت و قیام امام حسین 7

آیا واقعاً آن گونه که گفته می‌شود معاویه و یزید صاحب رذایل و امام حسین 7 صاحب آن همه فضایل بوده اند و آیا به راستی دامن یزید به کشتن فرزند فاطمه 3 آلوده شده است؟

اگرچه عده‌ای برای پاک کردن دامن معاویه و یزید از آلودگی، دست به کار شدند و فضایی را برای معاویه و یزید مطرح کرده‌اند، اما لازم است توجه داده شود که گرایش فکری اکثر اهل سنت آن است که چنین روایاتی جعلی است و اساس درستی ندارد و غالباً به این نکته اذعان دارند که، «در فضیلت معاویه، هیچ حدیث درستی در دست نیست». اما در باره یزید باید گفت که اکثریت اهل سنت و بزرگان آنان به جواز لعن و کفر یزید حکم کرده‌اند و حتی مدافعان معاویه نیز او را مورد سرزنش قرار داده‌اند؛ مثلاً ابن خلدون در باره فسق یزید و عدم استحقاق وی برای خلافت، تردید را روا نمی‌دارد و تصریح می‌کند که فسق و فجور یزید بیش از آن بود که معاویه انتظار یا آگاهی داشت.

گفتنی است که جریان جعل حدیث، در همین محدوده متوقف نگردید و در باره شخصیت و قیام عاشورا نیز تحریف را به عنوان اصلی‌ترین شیوه

مبارزه در دستور کار خود قرار داد تا اگر نشد چهره زشت معاویه و یزید را بازسازی کرد و زیبا نشان داد، چهره زیبایی از امام حسین 7 نیز در معرض دید جهانیان به نمایش گذاشته نشود، سیاستی که از سوی متن ارائه شده در سؤال نیز دنبال گردیده است.

بر این اساس؛ در متن فوق بیان شد که امام حسین 7 روابط دوستانه‌ای با معاویه داشت، در حالی که روابط امام حسین 7 با معاویه بر اساس عهده‌ی بود که امام حسن 7 با معاویه بسته بودند و امام حسین 7 نیز بدان احترام می‌گذاشت. این چگونه می‌تواند دلیل بر روابط دوستانه باشد؟! و استقبال امام حسین 7 از معاویه در سفرهایش به مکه و مدینه؛ نیز دقیقاً در همین راستا ارزیابی می‌گردد؛ زیرا عدم حضور امام نوعی موضع‌گیری و جبهه‌گیری تلقی می‌گردید و بهانه‌ای می‌شد در دست معاویه تا به نقض صلح نامه اقدام کند.

شاهد گفتار ما، سخنان امام حسین 7 در برخورد با معاویه در این دیدارهاست که امام اعتراض خود را صریحاً نسبت به تلاش معاویه برای ولایت عهده‌ی یزید و گرفتن بیعت اعلام می‌دارد و او را مورد سرزنش قرار می‌دهد. در متن سؤال نقل شده است: امام اولین کسی بود که معاویه را در آغوش می‌گرفت، در حالی که ما به چنین سخنانی در آدرس ارائه شده برخورد نکردیم.

بله در همان کتاب‌ها علت انعقاد قرارداد صلح و رعایت آن از طرف امام حسن 7 و امام حسین 7 به صراحت بیان شده و در مواردی امام حسین 7 بیان فرموده تا زمانی که معاویه زنده است باید هر

یک از شما خانه‌نشینی را انتخاب کند. و این یعنی آماده نبودن شرایط برای قیام نه دوستی با معاویه. اگر امام حسن 7 و امام حسین 7 روابط دوستانه‌ای با معاویه داشتند؛ چرا معاویه برای قتل دوستش دسیسه چینی می‌کند و چرا وقتی خبر شهادت امام حسن 7 را می‌شنود اظهار خوشحالی می‌نماید.

در متن سؤال، دریافت امکانات مالی از سوی امام، دلیلی بر وجود رابطهٔ دوستانه بین امام و معاویه تلقی شده است. با فرض پذیرش آنچه در اخبار الطوال آمده است، می‌دانیم که در قرارداد صلح آمده بود: امام حسن 7 همه ساله خراج اهواز و امام حسین 7 دومیلیون درهم را دریافت کنند، اما باید توجه داشت که استفاده از امکانات مالی برای پیشبرد اهداف اسلامی، حق امام حسن 7 و امام حسین 7 بود، و اگر در شرایطی امام نتواند از تمام امکانات انسانی و مالی و .. استفاده نماید به قدر امکان و قدرت، واجب است که آن را برای خود تحصیل نماید. بر این اساس؛ در قرارداد صلح هم گنجانده شده بود که خون شیعیان امام از طرف معاویه ریخته نشود و هم مبلغ فوق به امام حسن و حسین 7 پرداخت گردد.

وانگهی باید دید که آیا دریافت عطایا از زورمداران اشکال دارد یا نه؟ از امام باقر 7 راجع به دریافت عطایا، از زورمداران ستمگر سؤال شد، امام فرمود: امام حسن 7 و امام حسین 7 عطایای زورمدارانی همچون معاویه را می‌پذیرفتند؛ زیرا حق آنان بود و آنچه در اختیار زورمداران ستمگر است بر خود آنان حرام است.

در متن فوق آمده که امام گفته بود تا معاویه زنده است... و در پرتو این موضع‌گیری بوده که آن حضرت از کمک‌های معاویه برخوردار بوده است، در حالی که بیان گردید که دریافت دو میلیون درهم سالانه در متن قرارداد صلح آمده بود، پس این یک نتیجه‌گیری غلط و تعصب ورزی آشکار است.

روایاتی را هم که از خاندان علی 7 نقل کرده‌اید، بر فرض صحت و نادیده گرفتن ضعف و بی‌اعتباری مستندات آن، نمی‌تواند سرزنشی بر آن دو امام باشد. ضمن این که باید توجه داشت، معاویه برای اولاد علی 7 شرایط سختی را ایجاد کرده بود و همین امر باعث می‌شد که آنان گه‌گاهی برای دریافت حق خود به نزد معاویه بروند و معاویه هم تلاش داشت از این موقعیت‌ها به نفع خود استفاده نماید، اما به هدف خود نایل نمی‌شد؛ مثلاً عقیل برای این که هم به حق خود برسد و هم به ظاهر به خواسته معاویه جامع عمل پیوشاند و در عین حال لعن علی 7 نکند، توریه نمود و این‌گونه گفت: معاویه به من فرمان داد تا علی را لعنت کنم که بر او لعنت باد و این یعنی بر معاویه لعنت باد، ضمیر (او) از نظر عقیل به معاویه برمی‌گردد، ولی در عین حال می‌تواند آن را انکار کند که من که نگفتم بر معاویه لعنت باد. صعصعه بن صوحان نیز در اجابت خواسته معاویه برای لعن علی 7 از این عبارت استفاده نمود و جالب است که بدانیم معاویه از این گفته صعصعه، همانی را فهمید که ما بیان کرده‌ایم.

در متن بالا از ثروت و اراضی و املاک و بخشش‌های امام حسین 7 سخن گفته شد، بر فرض صحت چنین ادعایی مگر داشتن ثروت و بخشش کردن آن اشکال دارد؟! آنچه اشکال دارد این است که انسان از بیت المال مسلمانان جهت منافع شخصی استفاده کند و این همان است که عثمان

و معاویه و.... در دوران حکومتشان انجام می‌داده‌اند. از کجا به این نتیجه رسیده‌اید که در جریان کربلا امام قصد بیعت داشت؟! آیا ابن زیاد خواسته‌ای غیر از بیعت امام با یزید داشته است؟! امری که معاویه نتوانست سیدالشهدا 7 را مجبور به آن کند و یزید نیز اگرچه تلاش کرد که از امام بیعت بگیرد اما در این امر به خواسته خود نائل نیامد. امام در جواب مروان که آن حضرت را به بیعت با یزید فرا خوانده بود، فرمود: دیگر باید فاتحه اسلام و مسلمانی را خواند و با آن وداع گفت، آن گاه که جامعه و مردم دچار زمامدار و رهبری مانند یزید گردند. آن حضرت در برابر خیرخواهی و چاره‌اندیشی محمد حنفیه فرمود: اگر در دنیا هیچ منزل و ماوایی نداشته باشم باز با یزید بیعت نمی‌کنم، و باز در صبح روز عاشورا فرمود: شگفتا! زنازاده فرزند زنازاده مرا بین یکی از دو چیز مجبور کرده است، بین مرگ و ذلت (تسلیم) و هیبت که ما ذلت و خواری را بپذیریم...

آیا این امام حسین 7 نیست که در روز عاشوار فریاد برمی‌آورد که:  
 الموت اولی من رکوب العار      والعار اولی من دخول النار  
 و نیز در قربانگاه عشق در برابر تقاضای دشمن، حسرت را بر دل آنان نهاد و خروشید که: هان! بهوش باشید! به خدای سوگند هرگز به خواسته ظالمانه آنان پاسخ مثبت نخواهم داد تا در حالی پروردگارم را دیدار کنم که به خون خویشتن در راه او و نجات و آزادی بندگانش از بند بیداد، رنگین شده باشم.

بله دست‌برد در حقایق این حادثه تاریخی کار را به جایی رساند که برخی بگویند حسین بن علی در شب عاشورا از آمدن خود به کربلا پشیمان

گردید و آماده شد که به شام برود و با یزید بیعت کند و یا به شکلی با او به تفاهم برسد! این همان حرفی است که در متن سؤال به طبری نسبت داده شده است، در حالی که این مورخ نامی اهل سنت چنین سخنی را رد می‌کند و به سند خود از عقبه بن سمران روایت می‌نماید که او گفته است: من از آغاز حرکت امام حسین 7 با او همراه بودم، هیچ‌گاه از او جدا نشدم، در هر شرایطی چه در سخنرانی‌های آن حضرت با مردم مدینه و یا مکه، چه در راه‌ها و چه در عراق و چه نزد لشکریان، در همه جا با ایشان بودم تا روزی که او را به شهادت رساندند. سوگند به خدا! هرگز این گونه نبود که مردم گمان دارند و به هم می‌گویند که او می‌خواست دستش را برای بیعت در دست یزید بن معاویه قرار دهد....

گفته شده است که امام آغازگر جنگ نبوده یا از یزید به زشتی یاد نکرده است و... اما آیا اینها را باید به عنوان نقصی بر امام تلقی کرد یا به حساب اخلاق و ادب امام گذاشت؟!

نکته قابل توجه در متن فوق آن است که تلاشی مذبحانه صورت گرفته تا این فاجعه به یزید مستند نگردد و مقصر اصلی این حادثه، ابن زیاد یا عمر سعد و شمر جلوه داده شوند که آنان بی‌اجازه یزید به چنین کاری اقدام کردند و یزید رضایتی به آنچه آنان انجام دادند نداشت. این سیاست همان سیاستی است که امروزه به گونه‌ای دیگر از سوی وهابی‌ها دنبال می‌شود. آنان می‌گویند یزید نقشی در شهادت امام 7 نداشته و مسئولیت کشتن آن حضرت متوجه شیعیان کوفه بوده است، اما جواب همه این سخنان آن است که:

۱. اکثریت اهل سنت چون شیعیان جنایت کربلا را متوجه یزید و

عمّالش دانسته و شدت آن را به قدری تلقی نموده‌اند که نابخشودنی است و از نظر کلامی طرفدار نظریه لعن یزید و همکارانش، شدند. گفتنی است که این اندیشه یک اندیشه مقطعی و فرقه‌ای نبوده و کسانی که این نظریه را پذیرفته‌اند به منطقه، عصر، زبان، تخصص و مذهب خاصی محدود نمی‌شوند.

۲. منابع تاریخی از این نکته حکایت دارند که یزید به عبیدالله دستور قتل امام حسین 7 را داده بود. او به عبیدالله نوشت: در این قضیه یا تو آزاد می‌شوی و یا برمی‌گردی به همان بردگی که در گذشته به سر می‌بردی. عبیدالله خود در جایی گفته است: یزید مرا مخیر کرده بود بین این که امام حسین 7 را بکشم یا خود را، و من قتل امام را برگزیدم ولی ای کاش امام را نمی‌کشتم.

تاریخ گزارش می‌دهد که پس از شهادت مسلم و هانی بن عروه، عبیدالله بن زیاد سر مطهر آن دو بزرگوار را به شام فرستاد و یزید نامه تشکری برای او فرستاد و اظهار سرور نموده است. همچنین در هنگام دیدن سرهای شهدای کربلا، این شعر ابن زبیری را خواند که: «ای کاش پیران و بزرگان قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، در این جا حاضر بودند و زاری کردن قبیله خزرج را می‌دیدند. آن‌گاه از شادی، فریاد هلهله سر می‌دادند سپس می‌گفتند: ای یزید دستت شل می‌باد. ما بزرگان آنها را کشتیم و این به تلافی کشته‌هایی است که در جنگ بدر دادیم، تا سر به سر گردید. قبیله هاشم حکومت را بازیچه نیل به مقاصد خود قرار دادند، و گر نه نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من اگر از آل احمد انتقام نگیرم، از دودمان خندف نخواهم بود».



دکتر طه حسین دانشمند معروف اهل سنت در این باره می‌گوید: ابن زیاد به امر قاطع یزید، دست به قتل حسین زد و اگر یزید راضی به جنایت کربلا نبود، باید او را بدون هیچ درنگی جریمه می‌کرد و او را در مجلس شرب خمر خود راه نمی‌داد و هم‌نشین نمی‌ساخت و هدایایی برایش نمی‌فرستاد.

همه این امور بر رضایت یزید به قتل حسین دلالت دارد و این که او هرگز از کشتار تلخ و جنایت هولناک کربلا پشیمان نگردید. حال با این همه شواهد آیا باز می‌توان مانند آن گروه اندک گفت که یزید اطلاع نداشت و یا ناراضی بود؟! و بر آن پافشاری کرد؟! آیا چنین اصراری چیزی جز تقدیم نقل جعلی بر خبر متواتر و انکار بدیهیات و داوری جانب‌دارانه در گزارشات تاریخی، است؟ با این که می‌دانیم هرگونه تعصب مذهبی، سیاسی و اقتصادی و... و عدم رعایت اصل بی‌طرفی و حق‌مداری، مانع جدی و اساسی در دستیابی به حقایق تاریخی محسوب می‌شود.

بله یزید اهل بیت را مورد ترحم قرار داد، اما این کارها زمانی بود که دید اگر ریاکاری نکند و بر موضع قبلی خود باقی بماند، در خود شام علیه او انقلابی صورت می‌گیرد.

اگر این گزارش را بپذیریم که حضرت سکینه فرمود: هیچ کس را که منکر خدا باشد بهتر از یزید ندیدم، این سخن چه مدحی برای یزید محسوب می‌شود! در این عبارت، یزید منکر خدا دانسته شده است. مگر او منکر چه بوده و چه کاری را انجام داده که از حیطة اسلام خارج شده است؟ و آیا این همان نیست که حضرت زینب 3 در مجلس یزید فرموده است: ای یزید راست گفت حضرت ایزد سبحان که: سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و

آن را به مسخره گرفتند!

۳. اندیشهٔ مقصر جلوه دادن شیعیان نیز از جهاتی قابل نقد است؛ زیرا  
اولاً: نقشهٔ به شهادت رساندن سیدالشهدا ۷ در عراق، از سوی معاویه  
طراحی شد و یزید تنها آن را به اجرا گذاشت. آنان می‌خواستند حضرت را  
به قتل برسانند، اما به جهاتی از جمله موقعیت امام، قادر نبودند این کار را  
در مدینه و مکه عملی نمایند. از این رو از همان اول یکی از نقشه‌ها این  
بود که یا به صورت مخفیانه امام را در مکه ترور کنند، یا از طریق مردم  
کوفه به خواستهٔ خود جامهٔ عمل بپوشانند؛ یعنی هر طور شده حضرت را به  
طرف عراق بکشانند، ولی مستقیماً کاری به او نداشته باشند و آن حضرت را  
به دست مردم عراق به قتل برسانند و خون آن حضرت را به گردن آنان  
بیندازند.

ثانیاً: کسانی که در به شهادت رساندن سیدالشهدا ۷ با یزید همکاری  
کرده و مباشر قتل امام بودند، همگی از اهل شام و یا از غیر شیعیان بوده-  
اند؛ زیرا کوفه از نظر ساختار جمعیتی شامل شیعیان، خوارج و پیروان بنی-  
امیه، بود و این نکته در جای خود به اثبات رسید که اگرچه اکثر شیعیان در  
کوفه ساکن بودند، اما در آن زمان اکثر مردم کوفه از شیعیان نبودند و  
همین گروه اندک نیز یا توسط معاویه، زیاد بن ابیه و ابن زیاد به قتل  
رسیده بودند یا دستگیر گشته و در زندان بسر می‌بردند و یا با لشکر  
عمر سعد همراهی کردند تا به کربلا برسند و به امام ملحق شوند.  
به هر حال گزارشات تاریخی حاکی از آن است که قاتلان امام  
حسین ۷ از طرفداران عثمان بودند؛ یعنی نه تنها شیعیانی که به تقدم  
حضرت علی ۷ بر خلفای پیشین اعتقاد داشتند، در کشتن امام حسین ۷

سهمی نداشتند، شیعیانی که علی 7 را تنها بر عثمان ترجیح می‌دادند، نیز سهمی در به شهادت رساندن امام نداشتند.

حال اگر فرض را بر انکار واقعیات تاریخی بگیریم و این ادعا را بپذیریم که قاتلان امام حسین 7 از شیعیان کوفه بوده‌اند، آیا به راستی می‌توان گناه این جنایت را متوجه شیعیان کرد، مگر هر آن که ادعا کند از شیعیان و پیرو مکتب اهل بیت است، از شیعیان واقعی محسوب می‌شود. بر این اساس؛ باید گفت: مردم کوفه با این موضع‌گیری نشان دادند که از شیعه بودن خود برگشته و به دشمنان آن حضرت پیوسته‌اند و در این حال دیگر به چنین شخصی شیعه نمی‌گویند، آنان شیعه اسمی بودند نه واقعی. در هر حال اگر چه بیشتر بزرگان کوفه به امام نامه نوشتند و از او خواستند که به کوفه بیاید و گمان می‌کردند که از شیعیان آن حضرت هستند، اما گروهی به آنچه گفته بودند وفا کرده و با آن حضرت در نبرد علیه یزید شرکت کردند و گروه زیادی نیز خواستند که به سوی امام بروند، ولی گرفتار زندان شدند و عده کثیری نیز خیانت کردند و خدعه زدند و در کنار یزید قرار گرفتند؛ یعنی آنانی که مدعی بودند که شیعه هستند، تنها گروهی از آنان صادق بودند و بیشتر آنها دروغ می‌گفتند و در واقع از شیعیان بنی‌امیه بودند که این نامه‌ها را برای امام نوشتند تا آن حضرت را به کوفه بکشانند و در آن جا به شهادت برسانند. بر این اساس؛ امام در جواب آنان مرقوم فرمود: *إلى المأ من المؤمنین والمسلمین؛* زیرا می‌دانستند که اکثر اینان از شیعیان نیستند. یا در روز عاشورا به آنان خطاب فرمود که ای شیعیان آل ابی‌سفیان!

## یزید حاکم شرعی است!

امام حسین 7 چه مجوزی برای تمرد از مقام خلافت داشت؟ مگر یزید حاکم شرعی و برگزیده از سوی مردم نبود؟

در پاسخ به این دیدگاه باید توجه داده شود که، اولاً: این مبنای کلامی مورد پذیرش شیعه نیست؛ زیرا شیعه معتقد است مشروعیت خلافت تنها و تنها از طریق نص حاصل می‌شود و معیارهای گفته شده از سوی اهل سنت، قادر نخواهند بود تأمین‌کننده مشروعیت خلافت باشند. به بیان دیگر؛ در دیدگاه کلامی و سیاسی شیعه، مشروعیت تنها از سوی خدا اعطا می‌گردد نه از ناحیه مردم و اکثریت، اگرچه مقبولیت در دست اکثریت و مردم است و آنان هستند که فعلیت بخش یا زمینه ساز تحقق حکومت، می‌گردند.

ثانیاً: با فرض پذیرش این مبنا باز باید گفت: بزرگان صحابه و شخصیت‌هایی معروف آن زمان با ولایت یزید مخالف بودند. به همین جهت، معاویه با مشکلات فراوانی روبرو شد و به روش‌های گوناگونی دست زد تا بتواند مخالفان خود را در برنامه جانشینی یزید، سرکوب کند، بنابراین؛ طبق مبنای پذیرفته شده خود اهل سنت نیز خلافت یزید، مشروعیت نداشت.

ثالثاً: در زمان بنی‌امیه با تبلیغات وسیع، عنوان خلیفه از تقدس برخوردار شد و مخالفت با خلیفه حتی اگر فاسق و فاجر باشد، حرام تلقی گردید. در کنار عنوان مقدس «خلیفه» عنوان «وحدت» نیز اهمیت پیدا کرد و «وحدت امت حول محور خلیفه» اصل گردید. هر کسی این وحدت را به هم می‌زد و علیه خلیفه سخنی می‌گفت یا اقدامی می‌کرد، مرتکب بزرگ‌ترین گناه شده، بر خلیفه خدا خروج کرده و قتل او واجب بود. این مهم نبود که خلیفه چه کسی است؟!

امام 7 در برخورد با این واقعیت تاریخی، سیاست تدافعی و روشنگری را در پیش گرفت؛ یعنی از سویی تلاش می‌کرد که به عنوان خارجی معرفی نشود و از این جهت تا آخرین لحظه در مقابل دوست و دشمن به دعوت کوفیان استناد می‌کرد و اعلام می‌نمود که اگر از دعوت پشیمان شده‌اید، او حاضر است برگردد، و از سویی دیگر با این فکر مبارزه کند و مبانی این اندیشه را به چالش بکشد و روشن نماید: کسی که به سوی خدای عزوجل دعوت می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و اعلام می‌کند که از مسلمانان هستم، تفرقه افکن نیست و مردم نیز وظیفه دارند علیه حاکمان جور قیام کنند و با کلام یا عمل، آنان را از ارتکاب حرام و ظلم نهی کنند.

## از بین رفتن گناهان یزید با خوبی‌هایش!

یزید کارهای خوب و نیک فراوانی انجام داده است، آیا طبق این آیه قرآن که خوبی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند، جرم و جنایت یزید از بین نمی‌رود و نباید به پاکی یزید حکم کرد؟

«احباط» و «تکفیر» از جمله مباحث علم کلام است. «احباط» یعنی مکلف، ثواب پیشین را با گناه بعدی از بین ببرد و «تکفیر» یعنی گناهان پیشین با طاعت بعدی پوشانده شود.

ما معتقدیم که احباط و تکفیر امری ممکن است و هیچ‌گونه ظمی از آن حاصل نمی‌گردد. آیات و روایاتی نیز صریحا بر آن دلالت دارند. گناهی مانند: ارتداد پس از ایمان، شرک، کفر و بی‌حرمتی نسبت به پیامبر اسلام 6، موجب می‌شود تا ایمان و عمل صالح گذشته، از بین رفته و پاداشی به آنها تعلق نگیرد. همچنین ایمان به خدا، توبه، اجتناب از گناهان بزرگ و برخی از کارهای نیک مانند هجرت، جهاد و شهادت در راه خدا، می‌توانند نقشی در جبران شرک، کفر و گناهان گذشته، داشته باشند، اما باید توجه داشت که نقش اعمال صالح در جبران گناهان گذشته، در صورت قبولی آن است. این را نیز

می‌دانیم که یکی از شرائط قبولی اعمال نیک، «موافات بر ایمان» است؛ یعنی کسانی که در لحظهٔ پایان زندگی کافر باشند و از ایمان برخوردار نباشند، اعمال گذشتهٔ آنها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده‌اند) طبق صریح آیات قرآن حبط و نابود می‌گردد.

گفتنی است، بحث کلامی نقش ایمان و کفر و تاثیر آنها در سعادت و شقاوت ابدی انسان و رابطه میان ایمان و عمل صالح، دارای پیشینه‌ای بسیار طولانی است. در این میان برخی همچون خوارج راه افراط را پیمودند و هیچ جایگاهی برای ایمان لحاظ نکردند و معتقد شدند که ارتکاب گناه عامل مستقلى برای شقاوت ابدی است، بلکه موجب کفر و ارتداد می‌شود. در مقابل مرجئه معتقد شدند که وجود ایمان برای سعادت کافی است و ارتکاب گناه ضرری به سعادت مؤمن نمی‌زند و در حقیقت، عمل انسان نقش چندانی در سرنوشت وی ندارد.

اما مکتب اهل‌بیت نه کثرت‌گرایی را می‌پذیرد که صرفاً به عمل توجه دارد و نه اصالت عمل پراگماتیست‌ها را بدون اشکال تلقی می‌کند و نه هریک از ایمان و عمل صالح را به تنهایی در نجات انسان کافی می‌داند. درست است که عمل سازندهٔ انسان است، ولی آن عملی می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند که از روی ایمان و نیت خالص الهی باشد؛ عملی که علاوه بر حسن فعلی دارای حسن فاعلی نیز باشد. به عبارت دیگر؛ در این مکتب ایمان و عمل هر دو اصالت دارند و ایمان بدون عمل اساساً انسان را از حوزهٔ ایمان بیرون می‌برد و عمل بدون ایمان نیز ارزش چندانی ندارد. حال با فرض پذیرش این ادعا که یزید در دوران زندگی خود، اعمال نیکی نیز داشته است و با صرف نظر از جنایات بعدی او، در بارهٔ چنین

شخصی باید گفت: گناهان او به حسنه مبدل نخواهد شد؛ زیرا از مباحث گذشته دانسته شد که ایمانی قرین عمل او نبوده است، علاوه بر این او بر مسندی تکیه زده بود که از آن او نبود. بدیهی است که نمی‌توان گناهش را با گناه دیگری پوشاند. پس او قبل از این جنایت اگر عمل نیکی داشته، با شرک و کفر و بی‌حرمتی به رسول خدا، و... اسباب حبط آن را فراهم کرده است و اگر بعد از این جنایت نیز عمل نیکی انجام داده که مستحق پاداشی نبوده است و این اعمال او بدون ایمان ارزشی نداشته است تا گناهایی مانند عوامل احباط را، بدون کیفر سازد.



## جواز عزاداری و نوحه سرایی برای اهل بیت :

آیا متون دینی برگزار می‌کنند؟ آیا عزاداری مخالفت و رزیدن با قضا و قدر الهی نیست؟  
را تأیید می‌کند؟

متن فوق به دو اشکال زیر قابل تحلیل است:

۱. دلیلی از متن دین مراسم عزاداری را تأیید نمی‌کند و این نوعی بدعت است، علاوه بر این در عزاداری‌ها کارهای خلاف شرع انجام می‌شود؛ مثل اضرار به نفس و یقه پاره کردن، صورت‌ها را خون آلود کردن، پریشان نمودن مو و بلند گریه کردن که در روایات از آن منع شده است.
۲. عزاداری مخالفت و رزیدن با قضا و قدر الهی است و به این معناست که ما تسلیم قضا و قدر الهی نیستیم.

در پاسخ به اشکالات مطروحه، توجه به نکاتی راهگشا است:

۱. اگرچه عزاداری با داغ‌دیدگی فرق دارد؛ زیرا عزاداری نوعاً اجتماعی و کاملاً اختیاری است. همچنین نمی‌توان روایاتی را که بر جواز گریه در داغ‌دیدگی دلالت دارند، ناظر بر جواز عزاداری دانست، اما از آیات و روایات زیادی می‌توان به جواز و مشروعیت عزاداری دست یافت.
۲. «بدعت» در لغت به معنای کار نو و بی‌سابقه است و در اصطلاح به

معنای «ادخال ماليس من الدين في الدين» است؛ یعنی نسبت دادن چیزی به دین در حالی که در واقع جزو دین و شریعت نیست و با هیچ یک از قوانین و مقررات اسلام هماهنگی و سازگاری ندارد، از این رو؛ تطبیق مقررات کلی اسلام بر مصادیق جدید و تازه، بدعت نیست و مسئلهٔ عزاداری حتی اگر نص به خصوص هم نداشته باشد، امر تازه و بی‌سابقه در دین نیست که با هیچ‌یک از قوانین و مقررات کلی اسلام هماهنگی و سازگاری نداشته باشد.

۳. روایاتی که از آنها نهی استشمام می‌شود و در متن فوق بدانها استناد شده است، ناظر به نهی از آداب جاهلی مثل گریبان دریدن و... هستند، و گرنه برپایی مراسم عزاداری حتی برای مردم عادی، به گونه‌ای که در آن مراسم قرآن تلاوت گردد و از خدا و معاد و مرگ یاد شود و فضایل اهل بیت مطرح گردد، نه تنها با اصول کلی اسلام و روایاتی که از کارهای خلاف شرع نهی کرده است، منافاتی ندارند، بلکه در بر دارندهٔ فوایدی از جمله یاد مرگ و تسلی داغ‌دیده و... است.

فقه‌های عظام شیعه نیز در فتاوای خود فرموده‌اند: برای مصیبت زده خراشیدن صورت و بدن، لطمه زدن به خود، یقه پاره کردن در مرگ غیر پدر، برادر و کندن موی سر جایز نیست، اما باید توجه داشت ادله‌ای که از این کارها نهی کرده‌اند، شامل مصائب شخصی است نه مصائبی که برای مکتب و دین پیش می‌آید؛ یعنی دلایل نهی از این مورد انصراف دارد. این را می‌دانیم که مصائب امام حسین 7، مصائب مربوط به یک شخص نیست، بلکه مصیبتی است که بر مکتب و دین رفته است، از این رو انجام چنین کارهایی هم در روایات مجاز شمرده شده است و هم سیرهٔ مسلمین بر جواز آن دلالت دارد.

به هر حال، نکته مهم در بحث عزاداری آن است که اگرچه شکل و شیوه عزاداری یک امر عرفی است و مردم هر منطقه و هر زمان می‌توانند با توجه به آداب و رسوم خود به چنین کاری اقدام کنند، اما همه این روش‌ها تا زمانی که با دستورات اسلام مخالف نباشد و موجب ضرر و زیان غیر قابل جبران به عزاداران و همچنین موجب وهن اسلام و مذهب تشیع نشود، مورد تأیید اسلام و ائمه طاهرين است. از این رو فقهای شیعه عزاداران حسینی را از کارهایی؛ مانند: مثل قمه‌زنی، ایجاد مزاحمت برای مردم و... منع کرده‌اند.

۴. محزون شدن در فراق عزیز از دست رفته و برپا نمودن مجلس عزاء، علاوه بر این که، یک امر عاطفی و انسانی است، می‌تواند فواید زیادی از جمله: ابلاغ پیام و مبارزه با ستمگر و... را به دنبال داشته باشد و به عنوان یک کلاس درس، مورد بهره برداری قرار گیرد و چنین مجالسی تا زمانی که در آنها معصیتی انجام نشود و سخنی بر خلاف رضایت الهی گفته نشود، دلیل بر عدم رضایت‌مندی از قضا و قدر الهی نیست. گواه ما این سخن رسول خدا ﷺ در جواب آنانی است که چشمان گریان آن حضرت را در مرگ فرزندش ابراهیم دیدند و اعتراض کردند که ای رسول خدا مگر تو ما را از گریه نهی نکردی؟ فرمود: نه، من نگفتم در مرگ عزیزانتان گریه نکنید؛ زیرا گریه نشانه ترحم و مهربانی است و کسی که دلش به حال دیگران نسوزد، مورد رحمت الهی قرار نخواهد گرفت. آنچه من گفته‌ام این است که در سوگ و فقدان عزیزان خود فریاد نزنید و صورت خود را مخراشید و گریبان چاک نزنید و از سخنانی که نشانه اعتراض و نارضایتی از خداست، خودداری کنید.

## فلسفه گریه و عزاداری شیعه برای اهل بیت :

گریه و عزاداری برای اهل بیت : چه فایده‌ای دارد؟ آیا چنین کارهایی موجب افسردگی و دوری جامعه از نشاط و سرزندگی نمی‌شود؟

پاسخ بدین سؤال با شناخت ماهیت و اقسام گریه، میسر است. گریه از دو بخش ظاهر و باطن تشکیل شده است، باطن آن همان تأثرات روحی و عاطفی است که با حصول آن در انسان فعالیت‌هایی در مغز پدید می‌آید و بعد از آن قطرات اشک از دیده سرازیر می‌شود. عوامل متعددی می‌تواند این تأثرات روحی را موجب شود. فقدان چیزهایی که به ما مربوط است، حس کمال‌طلبی، اعتقادی که داریم و یا حس ترحم بر مظلوم، از عوامل تأثرات قلبی هستند، گاهی هم ممکن است تأثرات روحی و به تبع آن، گریه در اثر فراق یا وصال پدید آید و زمانی هم از سر ناتوانی و احساس عجز و زبونی یا از روی تزویر و ریا باشد.

اما قطرات اشکی که شیعه برای ائمه خود در بقیع و کربلا و... و در مجالس عزا جاری می‌سازد، نه از نوع گریه کودکی است که اسباب بازی خود را از دست داده و یا بزرگی که اموالش را به غارت برده‌اند، و نه

گریه‌ای است از سر عجز، زبونی و تزویر، بلکه گریه‌ای است از سر عشق به کمال؛ گریه‌ی انسانی است که به کمال عشق می‌ورزد و محزون است از این که عده‌ای نگذاشتند عطش بشریت از سرچشمه‌ی کمال و حکمت سیراب گردد.

این گریه تنها گریه‌ی بر شخص نیست، بلکه اندوه ظلمی است که بر حق، مذهب و اسلام روا داشته‌اند و از این جهت از رشد و تکامل اجتماعی شیعه حکایت دارد.

این گریه گریه‌ی انسانی است که قلبش از سنگ نیست و عاطفه دارد و از ظلمی که به مظلومان شده به خروش آمده است. این گریه از پیوند انسان با انسانیت حکایت دارد. گریه‌ی شخصی است که پیوند عاطفی با اهداف اباعبدالله 7 و اهل بیت : دارد و خود را از آنان و اهدافشان جدا نمی‌داند و ظلم بر آنان را ظلم بر خود تلقی می‌کند و از این رو محزون می‌شود؛ زیرا انسانی که هیچ‌گونه ارتباطی بین خود و شخص دیگر قائل نیست برای او دلسوزی هم ندارد.

این گریه، می‌تواند گریه‌ی انسان عاشقی باشد که گاهی از فراق نالان و زمانی از شوق وصال، گریان است. این گریه در بُعد درونی نه تنها موجب افسردگی نمی‌شود، بلکه عامل بسیار مهمی در ایجاد نشاط تلقی می‌گردد و اسباب تقویت عواطف و شناخت در موضوع مورد نظر و آمادگی رفتاری و تقویت علاقه و محبت و در نهایت، همانند سازی با افراد و موضوعات مورد علاقه را فراهم می‌سازد.

و در بُعد خارجی و بیرونی، پویایی در مسائل اجتماعی و سیاسی را به دنبال دارد و عامل بسیار مهمی در ایجاد تحركات و برخوردهای اجتماعی و تولی و تبری محسوب می‌گردد.

با گریه می‌توان موضوع مورد نظر را زنده نگه داشت، به گونه‌ای که هیچ‌گاه از خاطره‌ها محو نشود. همچنین می‌توان گفت: حفظ مکتب ناب محمدی و ظلم ستیزی از نتایجی است که گریه به بار آورده است، و این است راز و رمز گریه شیعه در کنار بقیع، کربلا و... و در مجالس عزای معصومان ::

اما در پاسخ به این منطق که شهید به وصال معشوق رسیده است و بر این اساس باید مراسم جشن برپا شود نه مراسم ماتم و عزاء، باید گفت: اگر چه شهادت از نقطه نظر فردی (برای خود شهید) و از آن جهت که موفق به ریشه‌کنی زمینه‌های فساد شده، بزرگ‌ترین موفقیت و موجب شادمانی است، اما این دلیل نمی‌شود که از نقطه نظر اجتماعی (برای مردمی که از وجودش بی‌بهره شدند) یا جهات دیگر تأثرآور نباشد و حتی بتوانیم قاتلین آنان را از آن رو که موجب شده‌اند تا آنان به این سعادت نائل آیند، تبرئه کنیم.



